

بررسی تطبیقی مبانی الاهیاتی هرمنوتیک روشی و اصول فقه

مسعود فیاضی*

چکیده

در هرمنوتیک دو رویکرد روشی و فلسفی شایع است که اصلی‌ترین تفاوت آنها در پیش‌فرض اساسی معناداری متن فی حد ذاته و صرف نظر از خواننده است. در بین این دو رویکرد آنکه با دانش اصول فقه قرابت داشته، در این پیش‌فرض بنیادین مشترک است، هرمنوتیک روشی است. به‌طور طبیعی بررسی تطبیقی این دو دانش ثمرات معرفتی درخوری برای هر دو خواهد داشت؛ اما پیش‌زمینه اصلی این بررسی و مقدم بر آن، بررسی تطبیقی دستگاه‌های فکری آنهاست که تشکیل‌دهنده اصلی هویت آنها می‌باشد؛ زیرا تنها در این صورت است که معنای قواعد و روش‌هایی که در این دو دیسپلین به کار رفته، معین خواهد شد. از این جهت لازم است در ابتدا بررسی تطبیقی‌ای بین مبانی الاهیاتی هرمنوتیک روشی و دانش اصول فقه صورت گیرد؛ چراکه خاستگاه اولین و اصلی شکل‌گیری هرمنوتیک روشی، تفسیر کتاب مقدس در بین یهودیان و مسیحیان بود و به همین دلیل آموزه‌های الاهیاتی نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به آن داشت. مقاله حاضر می‌کوشد این بررسی تطبیقی را بین اصلی‌ترین آموزه‌های الاهیاتی که بیشترین تأثیر را در ساماندهی به روش‌های تفسیری در هرمنوتیک و اصول فقه دارند، انجام دهد.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک روشی، هرمنوتیک روش‌شناختی، اصول فقه، مبانی الاهیاتی.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

به‌طور عمده هرمنوتیک را به دوشاخه کلی هرمنوتیک روشی^۱ و هرمنوتیک فلسفی تقسیم می‌کنند. هر دو رویکرد مزبور داعیه دریافت فرایند و مکانیسم فهم و تفسیر را دارند؛ ولی در این نقطه کلیدی با هم اختلاف دارند که اولی متن را صرف نظر از خواننده در نهاد خود معنادار دانسته، معتقد است خواننده می‌کوشد به آن معنا دست یابد؛ ولی دومی اساساً برای متن فی حد ذاته و صرف نظر از خواننده، معنایی قائل نیست و معتقد است این خواننده است که به آن متن معنا می‌بخشد؛ از این رو نام اولی را با اقتباس از نام‌گذاری هرمنوتیک به مثبت و منفی توسط پل ریکور هرمنوتیک مثبت یا ایجابی و دومی را هرمنوتیک منفی یا سلبی می‌نامیم؛ زیرا هرمنوتیک منفی‌ای که مورد نظر ریکور است، همسو و هم‌داستان با هرمنوتیک فلسفی است (Jameson, 1974, p.119). البته هرمنوتیک فلسفی پیشینه طولانی‌ای ندارد و در ادامه مکتب پدیدارشناختی هوسرل در قرن بیستم ظاهر شده است (دارتیگ، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸)، با این همه بسیاری از محافل علمی را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ اما هرمنوتیک روشی که از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد در ادامه مباحثی که در دوره رنسانس، به‌ویژه دوره نهضت اصلاح دینی مطرح شده بود، رویکرد روش‌شناختی پیدا کرده است (Seebohm, 2004, p.6)، قدمت بیشتری دارد و حتی به سده‌های قبل از میلاد نیز قابل برگشت است؛ زیرا هرمنوتیک روشی تا وقتی در قرن نوزدهم رویکرد روش‌شناختی نیافته بود، به مجموعه دربرگیرنده روش‌های تفسیر اطلاق می‌شد (Seebohm, 2004, p.156)؛ از این روست که می‌توان ادعا کرد از وقتی که روش‌های تفسیری در دستور کار اندیشمندان قرار گرفت، این هرمنوتیک نیز عملاً مطرح بوده است، هرچند شاید این کار در آن زمان به نام «هرمنوتیک» خوانده نمی‌شد. پیشینه قوانین و روش‌های تفسیری نیز به قرن پنجم پیش از میلاد برمی‌گردد؛ زیرا یهودیان از آن زمان اقدام به استخراج قوانین تفسیری کتاب مقدس خود نمودند و نام مجموعه آن را «میدراش» نهادند (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۸). این روش‌ها بعداً به عالم مسیحیت نیز سرایت کرد و با

تغییراتی به تدریج به صورت یک فن خود را نمایان نمود. این فن در قرون باستان متأخر* کاملاً مرسوم بود و مورد استفاده قرار می‌گرفت (Ibid, p.6). البته واژه «هرمنوتیک» برای فنی مستقل و دارای قواعد و قوانین مشخص از قرن شانزدهم (۱۵۶۷م) توسط فلاشیس الیریکوس (F. Illyricus) به کار رفت (پارکوف به نقل از: همان، ص ۵۷) و در قرن هفدهم بود که برای اولین بار *دانه‌وئر* در عنوان کتابی به کار می‌گرفت (گروندن، ۱۳۹۱، ص ۸۲).

در بین دو رویکرد هرمنوتیکی مزبور، آنکه در پیش‌فرضهای اساسی خود با دانش اصول فقه که روش‌های استنباط احکام را جستجو می‌کند همسوست، هرمنوتیک روشی است؛ چراکه هم در هرمنوتیک روشی هم در دانش اصول فقه متن فی حد ذاته دارای معناست و محوریت معنای آن نیز به قصد نویسنده مربوط است. در ادامه نیز هر دو دانش می‌کوشند روش‌ها و قواعدی را کشف کنند که با وجود فاصله تاریخی بین خواننده و متن، به معنای مزبور دسترسی یابند. بدیهی است که مطالعه تطبیقی دو دانش ثمرات مفیدی را در ارتقای هر دو می‌تواند در پی داشته باشد. البته هرمنوتیک فلسفی به دلیل اینکه در بنیادی‌ترین پیش‌فرض خود که عبارت از معناداری متن صرف نظر از خواننده است، با دانش اصول فقه ناهمخوان است، از موضوع مقاله حاضر خارج است؛ اما اقتضای بررسی تطبیقی دو دانش روشی مزبور این است که ابتدا دستگاه فکری هر یک را به خوبی ترسیم نماییم تا بتوانیم مسائل آنها را درک کنیم. تنها در این صورت است که مقایسه صحیح و قابل اعتناست. به همین دلیل لازم است بسترهای فکری هویت‌بخش و رشددهنده هرمنوتیک روشی از سویی و دانش اصول فقه** از سوی دیگر را بررسی و با هم مقایسه کنیم تا زمینه بررسی‌های مقایسه‌ای بیشتر فراهم گردد.

* قرون باستان متأخر دوره‌ای از قرون باستان است که منتهی به قرون وسطی شد، حدود ۲۵۰ میلادی تا ۸۰۰ میلادی. (Warren Bowersock, 1999, p.ix)

** برای اینکه بحث محدود و منقح صورت گیرد، مراد ما از دانش اصول فقه در این مقاله دانش اصول فقه شیعی است.

هرمنوتیک روشی با اینکه از قرن هفدهم دغدغه کلیت‌یافتن پیدا کرد (ر.ک: گروندن، ۱۳۹۱، ص ۸۲) و به‌خصوص از قرن نوزدهم به سمت رویکرد روش‌شناختی تغییر جهت داد و از این رو به سمت تدوین قواعدی پیش رفت که برای دریافت معنای هر متنی قابل صدق باشد؛ اما با این همه مبانی و زمینه‌های فکری هویت‌بخش به آن عمدتاً ریشه در الاهیات مسیحیت با محوریت کتاب مقدسشان داشت و دارد؛ زیرا- همان‌گونه که گذشت- اولاً خاستگاه هرمنوتیک روشی اساساً تفسیر کتاب مقدس بود؛ ثانياً این خاستگاه در همه دوران‌ها- به جز قرن نوزدهم- به کلی از متن این هرمنوتیک جدا نشد و همواره آن را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ به‌گونه‌ای که حتی تطبیق نتایج تحقیقات هرمنوتیکی قرن نوزدهم بر کتاب مقدس که رویکرد روش‌شناختی رویکرد غالب آن بود و در اثر آن روش‌های تاریخی- لغوی مبنای عمل قرار گرفت و آموزه‌های الاهیاتی مسیحیت به‌نوعی در آن کنار گذاشته شد، در قرن بعدی توسط هرمنوتیست‌های روشی‌ای چون بولتمان اول و کارل بارت به دلیل عدم توجه به مبانی مزبور مورد نقد قرار گرفت (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۲۰)؛ ثالثاً علم الاهیات مسیحی به تمامی مظاهر تلاش آنان برای فهم ایمان مسیحی اطلاق می‌شود (میشل، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵) و مهم‌ترین منابع الاهیات مسیحی نیز کتاب مقدس مسیحیان و سنت‌شان است* (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۴۹). هرچند سنت نیز در تلقی مشهور متکلمان مسیحی که عبارت از «نظریه تک منبعی الاهیات» است، بازگشت به کتاب مقدس می‌کند و منبع مستقلی در برابر آن نیست (همان، ص ۲۸۲). اما با وجود اینکه نویسندگان کتاب مقدس که مشتمل بر ۷۳ رساله است- که ۴۶ رساله آن مربوط به عهد عتیق و ۲۷ رساله آن مربوط به عهد جدید** است- انسان‌های مختلفی هستند و در زمان‌ها

* البته دیگر منابع الاهیات مسیحی عبارت‌اند از عقل و تجربه دینی (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۴۹) و اجماع (همان، ص ۱۴۳).

** بخش دوم کتاب مسیحیت که مرکب از ۲۷ رساله است و چند دهه بعد از به‌صلیب‌کشیده‌شدن حضرت عیسی (ع) شروع به نگارش اولین رساله‌هایش شد و در سال ۳۶۷ به شکل کنونی درآمد (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۸).

و سده‌های متفاوتی نیز این رساله‌ها را نگاشته‌اند؛ اما الاهی‌دانان مسیحی به دلیل اینکه معتقدند واقعیات وحیانی و الوهی که در متن کتاب مقدس مندرج و ارائه شده است، با الهام روح‌القدس نوشته شده است (همان، ص ۲۷۶) و معنای مندرج در این نوشته‌ها معنای مورد نظر روح‌القدس است، به گونه‌ای که حتی گروهی از ایشان بر این باورند که خدا کاتبان کتاب مقدس را چون ابزارهای بی‌اراده انتقال اراده خود به کار گرفته است (همان، ص ۲۷۴). این دغدغه در بین ایشان از ابتدا وجود داشته که معنای مورد نظر روح‌القدس که در این نوشته‌ها توسط خود او قرار داده شده چیست و چگونه می‌توان به آنها دست یافت؟ همین دغدغه سبب شده است فنون تفسیر برای درک معنای مورد نظر روح‌القدس از همان قرن اول مورد توجه مسیحیان بوده باشد (همان، ص ۲۶۵)؛ از این جهت است که مبانی الاهیاتی مزبور تأثیر مستقیمی بر چیستی و چگونگی قوانین هرمنوتیکی داشت.

مبانی مشابه در اصول فقه شیعی نیز در علم کلام بحث می‌شود و مهم‌ترین منابع آن نیز قرآن کریم و متون برجامانده از سنت* است؛ از این رو موارد متناظر با مبانی الاهیاتی هویت‌بخش به هرمنوتیک روشی در مبانی اصول فقه را باید در علم کلام جستجو کرد؛ اما قبل از این بررسی لازم است نکات بسیار مهمی را متذکر شویم:

۱. دین مسیحیت شریعت محور نیست و اساساً شریعتی ندارد؛ زیرا مسیحیان معتقدند تعالیم مسیحیت بر اساس فرایض مکتوب نیست، بلکه تمام آن مبتنی بر حب خداست که بر قلوب بشر نوشته شده است (میشل، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰)؛ به همین دلیل همه تعالیم مسیحی مندرج در الاهیات آنهاست و شاخه علمی‌ای تحت عنوان فقه در این دین وجود ندارد. هرمنوتیک روشی نیز در خدمت الاهیات است و می‌کوشد معانی الاهیاتی را از منابع متنی آنها استخراج کند و این در حالی است که اصول فقه که یک دانش روشی است، در پی استنباط فروع فقهی که همان شریعت است، می‌باشد. این تفاوت سبب می‌شود در بدو امر این‌طور به نظر برسد که مباحث

* در تلقی کلامی شیعه سنت عبارت از قول، فعل و تقریر معصوم (ع) است.

الاهیاتی در تناسب با کلام اسلامی است و به همین دلیل هرمنوتیک مطرح در آن نیز برای استخراج معانی کلامی است و به همین جهت تناسب آن با اصول فقه به صورت حداقلی و آورده معرفتی آن اندک است؛ اما توجه به ماهیت الاهیات مسیحی این امر را تصحیح می‌کند؛ زیرا الاهیات مسیحی زمینه‌هایی از مطالعات دینی را شامل می‌شود که از علم کلام در سنت اسلامی گسترده‌تر است، بلکه تناسب آن با مباحث علم فقه اسلامی در مقایسه با کلام اسلامی بیشتر است (ر.ک. همان، ص ۱۱۵). نمونه گزاره‌هایی از الاهیات مسیحی را که تناسب زیادی با گزاره‌های فقهی دارد، می‌توان در الاهیات روحانی، الاهیات شبانی و الاهیات اخلاقی که بخش‌های مهمی از الاهیات مسیحیت هستند، مشاهده کرد (ر.ک. همان، ص ۱۲۵-۱۲۷)؛ از این رو بررسی تطبیقی هرمنوتیک روشی مسیحیت با دانش اصول فقه آورده معرفتی بیشتری نسبت به مقایسه آن با روش‌های دریافت آموزه‌های کلامی دارد.

۲. در مطالعه تطبیقی مزبور ناگزیریم از مبادی* کلامی دانش اصول فقه فراتر رفته، به برخی مبانی آن نظر کنیم؛ زیرا در طرف دیگر مقایسه، یعنی هرمنوتیک روشی این مبانی هستند که نقش هویت‌بخشی به این هرمنوتیک را دارند؛ چراکه - همان‌گونه که گذشت - اساساً هرمنوتیک روشی در مسیحیت در خدمت الاهیات آنان است و شریعتی ندارند تا علمی به روش‌شناسی قواعد استنباط آنها پردازد؛ از این رو به دلیل اینکه بررسی تطبیقی وقتی دقیق است که معرفت‌های هم‌عرض با یکدیگر سنجیده شوند؛ لذا باید بیشتر مباحث بر مبانی متمرکز شود تا مبادی. طبیعی است در بررسی مبانی نیز باید تنها به مبانی‌ای پردازیم که دارای تأثیر مستقیم در هویت‌سازی نسبت

* مبادی علم یا تصویری هستند یا تصدیقی. مبادی تصویری مجموعه تعاریف و تصوراتی است که به شناخت موضوعات و محمولات مسائل علم منجر می‌شود و مبادی تصدیقی سلسله قضایایی است که تصدیق محمول برای موضوع را در پی دارد (نائینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۴). این مبادی اقسامی دارند که برخی از آنها کلامی هستند.

به این علوم یعنی هرمنوتیک روشی و اصول فقه هستند. به همین جهت بررسی مبانی بعیده آنها مورد توجه این مقاله نیست.

۳. بخش اول کتاب مقدس مسیحیان که به نام «عهد عتیق» معروف است، همان کتاب مقدس یهودیان است و قبل از آمدن حضرت عیسی (ع) و «عهد جدید» وجود داشته است. با اینکه یهودیان شیوه‌های تفسیری متعددی در خصوص کتاب مقدس خود داشته‌اند، در این مقاله بنا نداریم به مبانی کلامی آنها در قیاس با مبانی کلامی دانش اصول فقه پردازیم؛ زیرا اولاً با اینکه تفسیر در بین یهودیان از قرن شش قبل از میلاد با آمدن عزرای کاتب به اورشلیم شروع شد (نحیما ۸: ۷)، ولی دوره مهم تفسیری آنان به ۲۵۰ قبل از میلاد مسیح تا ۵۰۰ بعد از میلاد بر می‌گردد (فیلیپ، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷) و بعد از آن تا عصر حاضر نوآوری خاصی در بین آنها رخ نداده و روش تفسیری آنها تکرار همان تفسیر میدراشی است (همان، ص ۱۶۸). ثانیاً معمولاً اغلب روش‌های تفسیری یهودی‌ها وارد مسیحیت شد و در بین ایشان به کار رفت (همان، ص ۱۷۲)؛ چراکه اساساً مسیحیت در بطن یهودیت شکل گرفت و بسیاری از نویسندگان عهد جدید مسیحیان یهودی‌الاصل بودند (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۶۲)؛ برای مثال پولس رسول که از مهم‌ترین رسولان عهد جدید است و چهارده رساله از ۲۷ رساله عهد جدید نوشته اوست، از عالمان زبده و سرآمد مراکز علمی یهودیان در آن زمان بود. به همین دلیل روش او در تفسیر بسیار متأثر از روش‌های یهودیان است (همان، ص ۶۸)؛ از این رو به نظر می‌رسد عناصر هویت‌بخش هرمنوتیک روشی موجود با مبانی الاهیاتی مسیحیت تناسب بیشتری داشته باشد و شامل روش‌های مهم تفسیری یهودیان نیز باشد.

نکته مهم دیگری که در همین راستا باید بیان داشت، این است که در تاریخ مسیحیت مکتب‌های کلامی بسیار متفاوت و گاه متناقضی وجود داشته‌اند. بررسی و مقایسه دقیق مبانی الاهیاتی هرمنوتیک روشی با مبانی کلامی اصول فقه مستلزم شمارش همه مکاتب و بیان مقایسه آن با آموزه‌های متناظرشان در مبانی کلامی اصول فقه است؛ اما این امر بسیار

گسترده و خود کتاب مستقلاً خواهد بود؛ از این رو در این مقاله تنها به نظریات رایج و غالب اشاره می‌کنیم و از بررسی تفصیلی مکاتب مختلف و زمینه‌های مختلف تاریخی الاهیاتی آنها صرف نظر می‌کنیم؛ ضمناً به این نکته نیز باید مجدداً تأکید کرد که دغدغه مقاله حاضر از بررسی تطبیقی مبانی الاهیاتی مزبور تنها اثرگذاری آنها بر هرمنوتیک روشی است و هرگز بحث صرفاً الاهیاتی نخواهیم داشت؛ از این رو تنها مواردی را بحث خواهیم کرد که اثرگذاری مستقیمی بر مباحث هرمنوتیکی داشته باشند.

در ادامه با محور قرار دادن آموزه‌های الاهیاتی مسیحیت که نقش هویت‌سازی برای هرمنوتیک روشی دارند، مقایسه را سامان می‌دهیم.

۱. کتاب آسمانی به عنوان مهم‌ترین منبع

مهم‌ترین منبع شریعت اسلامی از سویی و الاهیات مسیحی از سوی دیگر کتاب آسمانی آنان است؛ قرآن کریم در اسلام و کتاب مقدس در مسیحیت. در هر دو، این منبع ملاک اصلی بوده و منابع دیگر در قیاس با آن سنجیده می‌شوند.

۱-۱. کتاب مقدس در الاهیات مسیحی

کتاب مقدس مسیحیان از دو بخش کلی تشکیل شده است که بخش اول را «عهد قدیم» یا «عهد عتیق» و بخش دوم را «عهد جدید» گویند. عهد قدیم همان کتاب مقدس یهودیان است که برای مسیحیان نیز محترم بوده و جزو اول کتاب مقدسشان می‌باشد؛ زیرا مسیحیان معتقدند حضرت عیسی همه رساله‌های عهد عتیق را قبول و از آن اقتباس کرده است (لوقا ۲۴: ۴۴). دلیل این امر نیز این است که مسیحیت در بطن یهود متولد شد و بر اساس نظر رایج در بین الاهی‌دانان مسیحی، حقیقت عهد قدیم تنها در این است که اشاره به عهد جدید است و برای این آمده که برای عهد جدید زمینه‌سازی کند (ر.ک: عزیز، ۱۳۹۲، ص ۶۵). وجه تسمیه آن نیز به این دلیل است که مسیحیان رابطه خدا با انسان را با واژه «عهد» (Testament) بیان می‌کنند (حقانی فضل، ۱۳۹۲، ص ۱۸) و براساس نظر پولس رسول که بنیانگذار الاهیات مسیحی در قرن اول میلادی است، معتقدند خدا با فرستادن مسیح عهدی را که با بنی اسرائیل داشت باطل کرد و عهد دیگری با انسان بست

(همان). پولس ایمان به حضرت عیسی را دوران عهد جدید و دوران عهد خدا با بنی اسرائیل را عهد قدیم خواند (دوم قرن تیان ۳: ۶ و ۱۴).

کتاب مقدس مسیحیان که طی چند قرن توسط نویسندگان بشری تهیه شد و نهایتاً در اواخر قرن چهار به تصویب رسیده و قانونی اعلام شد، در همان نسخه اصلی به سه زبان عبری، آرامی و یونانی است و عهد قدیم آن مرکب از ۴۶ رساله و عهد جدید آن مرکب از ۲۷ رساله است. تحقیقات نشان داده است که عقیده کسانی که می‌گویند الفاظ این رساله‌ها از خدا یا روح‌القدس املا شده است، نادرست است (میشل، ۱۳۸۷، ص ۲۶)؛ بلکه نظریه غالب در مسیحیت این است که خدا به نویسندگان ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگان ویژه هر یک توفیق داده است (همان)؛ لذا این متون بشری‌اند، ولی با القای روح‌القدس نوشته شده‌اند (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۱).

در بین بخش‌های مختلف این کتاب هم تناقض‌های متعددی وجود دارد؛ هم کلمات و عبارات مبهم زیادی که گویی رمزگونه نوشته شده‌اند، در آن به چشم می‌خورد هم در برخی موارد مطالبی ذکر شده است که به لحاظ عقلی محال است که داستان کشتی حضرت یعقوب با خدا (سبحانه و تعالی) (سفر پیدایش، ۲۵: ۳۲-۲۷) یا مست‌کردن حضرت لوط توسط دخترانش و سپس هم‌بستر شدن با او (همان، ۱۹-۳۸) یا داستان حضرت داود (ع) و همسر اوریا (کتاب دوم سموئیل، ۳: ۱۱-۳۱) و امثال آنها از این موارد است. به همین دلیل است که از همان ابتدا بحث تأویل که به معنای حمل کلمات و عبارات بر غیر معنای ظاهری آنها و تلاش برای کشف اسرار و رازهای مخفی نهفته آن است (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۸) که نتیجه آن، طرح معانی تمثیلی، اخلاقی و معنوی برای کتاب مقدس در بین مسیحیت بود (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۶۸)؛ به طوری که تفسیر غالب این کتاب منطوقی نیست، بلکه تأویلی می‌باشد (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴) مطرح شد. بلکه برخی از ایشان مانند فیلون اسکندرانی و کلمنت معتقدند هر کلمه از کتاب مقدس منحصر به داشتن یک معنا نیست، بلکه گاه چندین گونه تفسیر می‌شود و معانی گوناگونی

می‌رساند (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۸۹). این موارد به حدی است که در عصر روشنگری بر اینکه این کتاب منبع الوهی و آسمانی برای اعتقادات و اخلاق باشد، تشکیک شد و گفتند این کتاب حاصل تلاش‌های بعضاً متناقض افرادی است که می‌توان مانند آثار دیگران به شیوه‌های تحلیلی و تفسیری با آن برخورد کرد (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۱۵۲)؛ از این رو به عقیده همه مسیحیان، اصل «پیام»‌ها از طرف خدا آمده و در نتیجه «حق» هستند، اما شکل پیام تنها به خدا مربوط نمی‌شود، بلکه به عامل بشری نیز ارتباط پیدا می‌کند. این عامل بشری نویسنده کتاب است که مانند همه مردم محدود و در معرض خطاست. به عقیده کلیسای کاتولیک، ما با خواندن پیام خدا به چیزهایی می‌رسیم که خدا می‌خواسته از طریق نویسنده بشری بیاموزیم (میشل، ۱۳۸۷، ص ۲۷). گاهی این نویسنده بشری نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه‌آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می‌ماند، جز اینکه این امر به «شکل و ظرف پیام» مربوط می‌شود و تأثیری بر «اصل پیام» ندارد (همان). درک معانی نهفته، رفع ابهام در عبارات و کلمات، حل تعارض‌های ناشی از خطاهای بشری و مسائلی از این دست سبب به‌وجود آمدن روش‌های تفسیر خاصی در تفسیر کتاب مقدس شده است. البته مسیحیان برای دست‌یافتن به پیام الهی که خدا آن را از طریق عامل بشری غیرمعصوم برای بشر فرستاده است با بررسی کتاب مقدس از طریق روش‌های تاریخی و ادبی گام‌های بلندی برداشته‌اند و این برداشت‌های نقادانه کوششی است برای بیرون‌آوردن «پیام» از «ظرف» و کشف سخن خدا از الفاظ کتاب مقدس (همان).

۱-۲. قرآن در اسلام

در مقابل، اسلام درباره کتاب آسمانی خود، یعنی قرآن کریم معتقد است این کتاب به همین صورت و با همین الفاظ و به‌طور کامل از سوی خدای متعال و در اغلب موارد به وساطت حضرت جبرائیل به پیامبر اکرم نازل شده و ایشان نیز هیچ دخالتی حتی در الفاظ آن نکرده‌اند و تنها واسطه دریافت و ابلاغ آن بوده‌اند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۲۶۱-۲۶۶) در اسلام این کتاب ویژگی‌هایی دارد که سبب شده معجزه جاویدان این دین باشد و حتی با دیگران در آوردن کتابی مانند آن تحدی و مبارزطلبی کند؛ برای نمونه در هیچ کجای این

کتاب تناقض و ناسازگاری وجود ندارد، در صورتی که اگر این الفاظ از بشر بود، در آن اختلافات زیادی مشاهده می‌شد (نساء: ۸۲). این کتاب کاملاً عصمت دارد و هیچ باطلی به آن راه ندارد (فصلت: ۴۲). قرآن کریم بر خلاف کتاب مقدس یهودیان که به سه زبان نوشته شده بود، تنها به زبان عربی است تا مردم بتوانند در آن تعقل کنند و از آن بیاموزند (یوسف: ۲/ فصلت: ۳). قرآن به طبقه خاصی اختصاص ندارد و برای عموم مردم نازل شده است (بقره: ۸۵). البته در قرآن کریم نیز معانی باطنی نهفته است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۱۳)* که دریافت آنها شرایطی دارد (همان)؛** ولی راه برای عموم مردم هم باز است که با تحصیل آن شرایط آن معانی را دریابند. در فهم قرآن معنای ظاهری بسیار مورد تأکید است و معانی باطنی باید مبتنی بر همین کتاب و سازگار با معنای ظاهری فهمیده شود (ر.ک: همان، ص ۱۱۵). البته در بین مسیحیان نیز دانشمندان زیادی مانند راهبان دومینیکی هستند که به معنای ظاهری بسیار اهمیت می‌دهند و کسانی را که معانی تمثیلی و اخلاقی و معنوی را بدون وجه و در تخالف با معنای ظاهری بر کتاب حمل می‌کنند، تخطئه می‌نمایند (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳).

۲. سنت

۱-۲. سنت در مسیحیت

سنت تا قبل از رنسانس یکی از منابع مهم الاهیات مسیحی بوده است که برخی از اندیشمندان مسیحی آن را منبعی مستقل و در عرض کتاب مقدس می‌دانستند. برخی نیز که قائل به نظریه تک‌منبعی بودند و تنها منبع را کتاب مقدس می‌دانستند، سنت را در طول

* از امام حسین^(ع) و از امام صادق^(ع) نقل شده است که: «کِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ». قرآن کریم بر چهار چیز بنا شده است - اشاره به بطون معنایی قرآن کریم است. ظاهر عبارات برای عوام است، اشارات آن برای خواص می‌باشد، لطائف آن برای اولیاست و حقایق آن مخصوص انبیا می‌باشد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، صص ۲۰ و ۱۰۸).

** آیه ۷۹ سوره واقعه نیز به همین مطلب دلالت دارد.

کتاب مقدس و مفسر آن قلمداد می‌کردند (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۲)؛ اما بعد از رنسانس و در جریان اصلاحات دینی لوتری در قرن شانزدهم با شعار «رساله‌های مقدس خودمفسرند» (Seebohm, 204, p.35) و نیازی به سنت ندارند، اعتبار سنت حتی به عنوان مفسر کتاب مقدس مخدوش شد و تنها کتاب مقدس معتبر دانسته شد؛ ولی با این وجود، وقتی اطلاع‌طلبان دریافتند که برخی از قسمت‌های کتاب مقدس به دلیل ابهامات زیاد نیازمند تفسیر است و به این منظور نیاز به ابزاری رسمی برای رفع نقاط اختلاف‌افکن است، اجماع مسیحیان گذشته را که از آن به «سنت یک» یاد می‌کردند، پذیرفتند (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۱۴۳). در این راستا بود که یکی از اساسی‌ترین شعارهای لوتر بازگشت به ایمان مسیحیان نخستین بود (میشل، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹). البته در همان زمان تا به امروز نیز مخالفان نهضت اصلاح دینی با این عقیده سخت مخالفت نموده‌اند. در همین راستا شورای ترنت کلیسای کاتولیک (۱۵۴۵م) که در برابر هجمه لوتری‌ها تشکیل شده بود، نه تنها سنت را کماکان معتبر دانست، بلکه به نظریه دو منبعی تصریح کرد و سنت را منبع مستقلی در برابر کتاب مقدس برشمرد. آنها تصریح کردند که کتاب مقدس و سنت به یکسان الهام‌یافته از روح‌القدس هستند (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۳) هرچند در شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۵م) این رویکرد کنار گذاشته شد و همان رویکرد تک‌منبعی قبول شد (همان). با این همه در دو قرن بعدی، یعنی قرن هفدهم و هجدهم، سنت توسط اندیشمندان این عصر که به عصر روشنگری معروف بود و گفتمان رایج در آن عقل‌گرایی افراطی بود، اعتبار خود را به کلی از دست داد و همان اندازه اندکی را نیز که نزد اصلاح‌طلبان اعتبار داشت، از دست داد (ر.ک: مک گراث، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۳۷). البته در همه این دوران‌ها بودند و هستند کسانی که سنت را بسیار معتبر می‌دانستند و می‌دانند و فهم کتاب مقدس را تنها در بستر آن ممکن می‌شمردند (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۳۱).

سنت* مورد نظر مسیحیان به دوره رسولان، یعنی تقریباً فاصله سال ۳۰ میلادی - زمان به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی(ع) - تا ۱۰۰ میلادی، یعنی سال تدوین آخرین بخش کتاب مقدس (میشل، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰) باز می‌گردد و طرح جدی آن نیز به بعد از ظهور گنوسی‌ها* در قرن دوم میلادی برمی‌گردد؛ زیرا گنوسی‌ها تفسیرهای عجیبی از رساله‌های نوشته شده توسط رسولان ارائه می‌دادند که باعث خشم جامعه مسیحی می‌شد؛ از این رو دغدغه طریقه صحیح تفسیر در بین اندیشمندان مسیحی مطرح گشت (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۶۰). اینجا بود که رجوع به دوره رسولان مورد توجه قرار گرفت؛ زیرا جامعه مسیحی آن عصر معتقد بود رسولان نخستین مخلصانه از قاعده ایمان دفاع کردند (همان) و لذا باید اکنون نیز به آنها مراجعه نمود (ر.ک: همان، ص ۲۷۷)؛ از این رو سنت تضمین‌کننده ایمان به تعالیم اصلی رسولان بود و سپری در برابر بدعت‌های گنوسی‌ها قلمداد شد (همان، ص ۲۷۸). به همین دلیل سنت را میراث به‌جای مانده از رسولان می‌توان دانست که کلیسا به واسطه آن هدایت شد و به تفسیر کتاب مقدس رهنمون گشت (همان، ص ۶۲). در این تفکر، سنت در عرض کتاب مقدس نبود، بلکه ابزاری تلقی می‌شد که اطمینان می‌داد که کلیسا به جای اتخاذ تفسیر فردی از کتاب مقدس به تعالیم رسولان وفادار باشد (همان).

* سنت در بین الاهی‌دانان مسیحی با سنت‌گرایی تفاوت دارد. سنت‌گرایی به معنای نوعی دلبستگی کورکورانه و انعطاف‌ناپذیر به تقریرهای اعتقادی یا اخلاقی گذشته است، در حالی که سنت به معنای وفاداری و پایبندی کلیسا به شکلی پویا و زنده به ایمانی است که بیانگر آن است (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۰).

* گنوسی‌گری جریان فکری- فلسفی بود که در اواسط قرن دوم میلادی به اوج خود رسید و مسیحیت را به شدت تحت تأثیر قرار داد. کلمه گنوسی از واژه یونانی Gnosis به معنای معرفت و عرفان است و پیروان این جریان خود را عارف می‌خواندند. گنوس‌ها فرقه‌های متعددی بودند که در کنار اختلافات فکری اشتراکاتی نیز با هم داشتند. مهم‌ترین فکر فلسفی آنها این بود که ماده و جهان مادی شر و پلید است. این اعتقاد سبب می‌شد در باب الاهیات سؤال‌ها و اندیشه‌های خاصی داشته باشند. ایشان که الوهیت مسیح را پذیرفته بودند، با این مشکل روبه‌رو بودند که این اندیشه را چگونه با اندیشه اساسی خود مبنی بر شربودن ماده جمع کنند؛ از این رو در نهایت منکر این شدند که مسیح جسم واقعی دارد (سلیمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹).

البته سنت در بین مسیحیان به آن دوران منحصر نمی‌شود و از دید ایشان سنت امری زنده و پویاست؛ زیرا آنها معتقدند به اسقفان نیز مانند رسولان از طریق روح‌القدس الهام می‌شود. در کتاب تعالیم کلیسای کاتولیک می‌خوانیم: «انجیل برای وفاداری به فرمان الهی به دو شکل به دست ما رسیده است: شفاهی به وسیله رسولان که آن را ابلاغ کردند... به شکل مکتوب، به وسیله رسولان و ملازمان آنان که تحت الهام همان روح‌القدس پیام نجات را به رشته تحریر درآوردند. رسولان برای اینکه **انجیل** کامل و زنده همیشه در کلیسا باقی بماند اسقفانی را جانشین خود ساختند و جایگاه خاص خود در تعلیم را به آنان واگذار کردند. در واقع تعالیم رسولان که به گونه‌ای خاص در کتاب‌های الهام‌شده بیان شده است، باید از طریق سلسله و جانشینی تا ابد باقی بماند.

این انتقال زنده که روح‌القدس آن را به سرانجام رسانده «سنت» نامیده می‌شود؛ زیرا متمایز از کتاب مقدس است، اما پیوند نزدیکی با آن دارد. ارتباط پدر [خدا] که به وسیله کلام او در روح‌القدس صورت می‌گیرد، در کلیسا همواره باقی و فعال می‌ماند» (به نقل از: مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۰-۲۸۱). البته در قرن هفدهم و هجدهم اندیشمندان عصر روشنگری دقیقاً در برابر همین ادعای کلیسا که روح‌القدس به اسقفان همچون رسولان الهام می‌کند که سبب شده بود تفسیر کتاب مقدس در انحصار آنان باقی بماند، موضع گرفته، بیان داشتند هر کس می‌تواند با توجه به راهنمایی روح‌القدس به تفسیر کتاب مقدس آن‌گونه که می‌پسندد، پردازد (همان، ص ۲۸۳). نتیجه اقدام آنها نیز این شد که رویکرد داوری شخصی فرد در برابر داوری جمعی کلیسا مشروع شناخته شد و راه برای فردگرایی هموار گشت. در این دوره عقل آنها را از توسل به سنت در آرا و اندیشه‌ها معاف کرد. از این دیدگاه هر مفهوم و اندیشه‌ای که دانستنش ارزشمند باشد، در دسترس عقل تنهاست و عقل نیازمند هیچ مکملی از آرا و نظرات گذشتگان نیست (همان، ص ۲۸۴).

۱-۱-۲. آموزه کلیسا در سنت مسیحی

یکی از آموزه‌های مهم مسیحیان، آموزه کلیساست؛ به گونه‌ای که در همان سده‌های نخستین این عقیده از سوی ترتولیان یکی از آباء کلیسا به طورراسخ مطرح شد که کتاب‌های مقدس

فقط در کلیسا یافت می‌شود و به کسی جز کلیسا تعلق ندارد (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸).
نهایی‌ترین عقیده مسیحیت در آن اعصار نسبت به کلیسا نیز این‌طور مطرح شد که تنها
خطی که همه تفسیرهای پیامبران و رسولان را به هم پیوند می‌دهد، هماهنگی کامل آنها با
معیار کلیسایی است (همان، ص ۱۰۹). البته واژه کلیسا در اصل خود به معنای گروه
مسیحیان بود؛ لذا در ابتدا این عبارت نه به معنای ساختمان و محل عبادت به کار می‌رفت
و نه به چارچوب‌های سازمانی که به مرور زمان ترتیب یافتند، اطلاق می‌شد. اگر معادل آن
در بین مسلمانان را بخواهیم نشان دهیم باید از کلمه «امت» استفاده کنیم نه «مسجد» (ر.ک:
میشل، ۱۳۸۷، ص ۹۱). به عقیده مسیحیان، حضرت مسیح که از میان مردگان برخاست، در
جامعه مسیحی زیست می‌کند و همراه آنان است. وی پیوسته همان کارهایی را انجام
می‌دهد که در طول حیات خود در فلسطین انجام می‌داد. کارهای غیرآشکار مسیح در
زندگی کلیسایی به وسیله اسرار آشکار می‌شود؛ به دیگر سخن هنگامی که یک مسیحی در
مراسم مربوط به یکی از اسرار شرکت می‌کند، ایمان دارد که با این عمل به ملاقات مسیح
که از مرگ برخاسته و فیض خدای نجات‌بخش را به وی بخشیده است، می‌رود (همان،
ص ۹۲). البته در طول تاریخ مسیحیت کلیسا به عنوان‌های قوم خدا، اجتماعی برای نجات،
بدن مسیح، قوم خادم و جامعه روح‌القدس نیز مطرح شده است (ر.ک: مک‌گراث، ۱۳۹۲،
ص ۷۳۰-۷۳۱). این بود که تفسیر کتاب مقدس تا قبل از نهضت اصلاحات منحصر در
دستان کلیسا بود و به منزله الهام روح‌القدس به آنها تلقی می‌شد.

در قرون بعد از رنسانس نیز با اینکه مخالفت‌های زیادی از سوی نهضت اصلاحات و
بعد جریان روشنگری نسبت به آنها اتفاق افتاد، همچنان بسیاری از مسیحیان کلیسا را
همچون گذشته قبول دارند و فهم درست کتاب مقدس را تنها در سایه آنها می‌بینند؛ زیرا
با بیانی که گذشت آنها کماکان معتقدند کلیسا ابزار اعلان خداست و قوم واقعی خدا
می‌باشد (ر.ک: عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۹۳-۵۹۶). این اعتقاد به معیاربودن کلیسا به حدی است
که این جریان مسیحی حل معضل ذهنی (Subjective) یا عینی (Objective) بودن
تفسیر را که به‌طورجدی بعد از ظهور هرمنوتیک فلسفی مطرح شد و بر تأثیر قهری

پیش‌فرض‌ها در تفسیر نظر داشت، در گرو اعتقاد به تفسیر کلیسا دانست و معتقد شد تفسیری عینی و واقعی و دور از تأثیر پیش‌فرض‌های غلط است که با تفسیر کلیسا از کتاب مقدس یکسان باشد (ر.ک: همان، ص ۵۹۶). البته جریان قوی دیگری نیز که از دوران نهضت اصلاح دینی آغاز شد و بعد به عصر روشنگری رسید حتی تا امروز نیز جوهره خود را حفظ کرده است، معتقد است کلیسا نمی‌تواند داور معناکردن کتاب مقدس باشد، بلکه این کتاب مقدس است که داور کلیساست (م.گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶).

۲-۲. سنت در کلام شیعی

نزد شیعیان سنت عبارت است از قول، فعل و تقریر معصوم^(ع). معصومان نیز منحصر در چهارده نفر است که عبارت‌اند از: وجود مقدس پیامبر اکرم^(ص) و دختر گرامی‌شان^(س) و ائمه دوازده‌گانه^(ع). شیعه معتقد است همه این بزرگواران دارای عصمت علمی و عملی هستند و با اینکه دریافت وحی در نبی خاتم^(ص) به اتمام رسیده، ولی ابلاغ آن در بین ائمه^(ع) ادامه یافت (سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۴۲)؛ از این‌روست که شیعه با اینکه اصالت امر را متعلق به خدای متعال می‌داند، ایشان را به عنوان منابع ثانوی تشریح به رسمیت می‌شناسد. شیعیان بر اساس حدیثی از پیامبر اکرم^(ص) این سنت را در کنار قرآن کریم دو ثقلی می‌دانند که با اینکه یکی اکبر و محوری (قرآن کریم) و دیگری اصغر و پیرامونی است، ولی هر دو میراث برجای‌مانده از رسول ختمی^(ص) هستند و حقیقتشان از یکدیگر جدا نیست (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۰۶). بر این اساس شیعیان قول یا فعل حتی اجماع علمای خود را به خودی خود حجت نمی‌دانند و منبعیتی برای آنها قائل نیستند؛ برای مثال اجماع علما تنها وقتی حجت است که کاشف از نظر قطعی امام^(ع) باشد.

با این توضیحات معلوم می‌شود سنتی که در بین مسیحیان است با سنتی که در بین شیعیان مطرح است، تفاوت فراوانی دارد و برای برقراری تناظری باید سنت آنها را معادل اجماع یا شهرت در بین فقها بدانیم. البته شرایطی که برای اجماع یا شهرت در بین شیعیان مطرح است نیز با آنچه در مورد سنت مسیحیان مطرح است، بسیار متفاوت است؛ زیرا اجماع و شهرت فقها به خودی خود حجت نیست و حجیت آن تنها وقتی ثابت می‌شود که

کاشف از نظر معصوم^(ع) باشد. تفاوت مهم دیگر این است که در مسیحیت آرای اسقفان موجب اعتقاد به برخی تعالیم می‌شود که گویی تعالیم واقعی الاهی و از سوی خدا می‌باشند؛ تعالیمی چون تثلیث، فیض حتی غسل تعمید و بسیاری موارد دیگر مصوب کلیساست* (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۶۷-۶۸)؛ ولی به خدای متعال نسبت داده می‌شود و این همان نظریه مصوبه است که فقهای شیعی از آن فاصله دارند؛ زیرا شیعه معتقد است احکامی که خدای متعال برای مردم مشخص کرده در نفس الامر و واقع و صرف نظر از شناخت انسان‌ها مشخص است. علما و مجتهدان موظف‌اند بر اساس فرایند صحیح و معتبر اجتهادی برای به‌دست‌آوردن آنها تلاش کنند؛ اما گاه در تلاش خود موفق می‌شوند و گاه موفق نیستند؛ لذا در مواردی که در رسیدن به حکم واقعی موفق نیستند حکم آنها حکم الله نمی‌شود و نمی‌توانند آن حکم را به خدای متعال نسبت دهند؛ لذا حکمی که ماحصل اجتهاد آنهاست تنها در سطح حکم ظاهری باقی می‌ماند و بیش از حجیت فایده دیگری ندارد.

۳. آموزه الهام و نقش روح القدس در تفسیر

مسیحیان معتقدند خدا رساله‌های کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته و آنها را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته نوشته‌اند (میشل، ۱۳۸۵، ص ۲۶). در خصوص طریقه این الهام نیز نظریات مختلفی وجود دارد. برخی متأثر از نظریه الهام افلاطونی معتقد به نظریه الهام ابزاراری هستند؛ به این معنا که خدا شخصیت فرد و قوای فکری او را به حالت تعلیق درمی‌آورد تا از این طریق پیام خویش را منتقل کند (حقانی فضل، ۱۳۹۲، ص ۱۷۱). در همین راستا فیلیون اسکندرانی در خصوص رساله‌های عهد عتیق معتقد است خدا کاتبان کتاب مقدس را چون ابزارهای بی‌اراده انتقال اراده الاهی به کار گرفت (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۷۴). برخی نیز قائل به نظریه املا در الهام هستند؛ به این

* در جریان نهضت اصلاح دینی همه مواردی که نتوان زمینه‌ای در کتاب مقدس برای آنان پیدا کرد، کنار گذاشته شدند (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۱۳۷).

معنا که خدا پیام خود را به نویسندگان کتاب مقدس املا کرده است، شبیه زمانی که شخصی نامه‌ای را به منشی‌اش املا می‌کند (حقانی فضل، ۱۳۹۲، ص ۱۸۱) برخی نیز به الهام لفظی معتقدند؛ به این معنا که می‌گویند خدا علاوه بر خود پیام، کلمات را نیز الهام کرده است (همان، ص ۱۸۵). در بین این نظریات نظریه املا و الهام لفظی ضعیف است و اغلب مسیحیان نمی‌گویند که خدا کتاب‌های مقدس را به مؤلفان بشری املا کرده است، بلکه معتقدند او به ایشان برای بیان پیام الاهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک توفیق داده است (میشل، ۱۳۸۵، ص ۲۶).

البته آموزه الهام در دوره‌های بعدی به اسقفان کلیسا نیز سرایت کرد؛ زیرا ایشان معتقد بودند تعالیم رسولان که به گونه‌ای خاص در کتاب‌های الهام‌شده بیان شده است، باید از طریق سلسله و جانشینی تا ابد باقی بماند. ... ارتباط پدر که به وسیله کلام او در روح‌القدس صورت می‌گیرد، در کلیسا همواره باقی و فعال می‌ماند (به نقل از: مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۸۰). بعد از مخالفت‌های نهضت اصلاح دینی این آموزه نفی نشد؛ ولی به هر مؤمنی سرایت کرد؛ زیرا ایشان معتقدند هر کس که کلمه خدا را بررسی می‌کند و زیر نظر راهنمایی روح‌القدس است، در همین تجربه وارد می‌شود؛ یعنی تجربه حضور خود خدا. او احساس انبیا و رسولان را پیدا می‌کند، در نتیجه آنچه را آنان گفته‌اند درک می‌کند و می‌فهمد؛ اما نه فقط به صورت عقلی، بلکه به صورت تجربی هم می‌فهمد. بدین ترتیب می‌توان آنچه را که نویسنده مقدس گفته بفهمد و سپس بر خود و زمان تطبیق دهد (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۴۷)؛ البته در دوره عقل‌گرایی افراطی دانشمندان عصر روشنگری همه این بحث‌ها طرد شد و الهام به معانی هنری و زیباشناختی تفسیر شد؛ مثل اینکه در مورد شعر می‌گویند به من الهام شد، لذا الهام بشری است نه الوهی؛ ازاین‌رو الاهی‌دانان این عصر می‌گفتند این کتاب بشری است و باید بشری بخوانیمش و بشری بفهمیمش؛ چون یک انسان آن را برای یک انسان نوشته است (مک گراث، ۱۳۹۲، ص ۲۷۶). بعد از عصر روشنگری نیز برخی اندیشمندان قرن نوزدهم که به تفسیر لغوی- تاریخی روی آوردند دخالت روح‌القدس را منکر شدند و گفتند اگر طبق فرایند معین شده در این نوع تفسیر

همچون بررسی لغوی، موقعیت تاریخی، میراث تمدنی و سیاق پیش رویم معنای متن را درمی‌یابیم و دیگر نیازی به مدد روح‌القدس نیست (ر.ک: فهیم عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۷۷-۵۷۸). در قرن بعدی این دیدگاه مورد نقد امثال کارل بارث قرار گرفت؛ چراکه ایشان معتقد بودند هرچند تفسیر لغوی- تاریخی بسیار مهم و غیرقابل انکار است؛ ولی اشکال این گروه آن است که ایشان فرقی بین کتاب مقدس و دیگر کتاب‌ها نگذاشته‌اند. در صورتی که این کتاب، کلمه خداست که در همه زمان‌ها با مردم سخن می‌گوید و همان‌طور که مخاطبان اولیه آن را فهمیدند ما هم می‌توانیم آن را بفهمیم و متناسب زمان خودمان از آن برداشت کنیم. اینجاست که نقش روح‌القدس معلوم می‌شود؛ زیرا فهم درست از این کتاب در این عصر به مدد و الهام او باید باشد (ر.ک: همان، ص ۵۸۱). ایشان معتقدند نقش داشتن روح‌القدس در تفسیر بدین معنا نیست که وی معلوماتی بیشتر از آنچه مفسر هنگام کاربرد قواعد عمومی و اختصاصی تفسیر از متن پیدا کرده، به دست می‌دهد، خیر روح‌القدس معلومات جدیدی به بشر نمی‌دهد، بلکه چشمان معنوی او را باز می‌کند تا این معلومات را بفهمد [ظاهراً یعنی زاویه دیدش را عوض می‌کند] و در اختیار بگیرد و بداند که این معلومات مانند دیگر آموخته‌های عادی نیست، بلکه این معلومات کلمه مقدس خداست که برای خود و تسلی و تقویت خود گرفته و در مسیر زندگی‌اش چراغ راهش شده است؛ بنابراین شایسته است مفسر منتظر آموخته‌های جدید از ناحیه روح‌القدس نباشد؛ چون این آموخته‌ها از ناحیه گسترش مواهب تفسیری‌اش به دست می‌آید، بلکه باید منتظر باز شدن چشمانش باشد تا حقایق اشیا را آن‌گونه که خدا می‌خواهد ببیند (همان، ص ۵۸۳) از این منظر بحث زاویه دید (Point of View) که عمدتاً از سوی کلاودیوس معرفی شد (Szondi, 1995, p.15) و یکی از بحث‌های مهم در هرمنوتیک روشی است حتی بخشی از معنا شمرده شده است (Seebohm, 2004, p.163)، معنای متفاوتی می‌یابد.

البته ریشه‌ای‌ترین آموزه برای تسری الهام به بعد از دوره رسولان این است که مسیحیان معتقدند کلمه خدا زنده است و برای مردم همه زمان‌ها و همه مکان‌هاست و اینکه این

اتفاق چگونه می‌افتد از طریق روح القدس است (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۹۰)؛ زیرا روح القدس خود خداست که در قلوب مردم و جهان زیست می‌کند و به عمل اشتغال دارد. وی وجود توانا و فعال خدا در جهان است (میشل، ۱۳۸۷، ص ۷۵)؛ زیرا الاهیات تاریخی به این اصل استوار است که روح خدا پیوسته امت مسیحی را ارشاد می‌کند (همان، ص ۱۲۱).

ثمره این عقیده به لحاظ هرمنوتیکی این است که بسیاری از هرمنوتیست‌های روشی معتقدند معنای اصلی متن که همان مقصود نویسنده است، معنایی است که مورد نظر روح القدس بوده نه معنایی که لزوماً در ذهن نویسنده بوده است؛ زیرا نویسندگان بعضاً خود نفهمیده‌اند چه گفته‌اند (Seebohm, 2004, p.163).

نظر کلام شیعی در مورد الهام در ذیل آموزه وحی گفته خواهد شد.

۴. آموزه وحی

۴-۱. وحی در الاهیات مسیحی

مسیحیان معتقدند کامل‌ترین وحی نه در کتاب بلکه در انسان منعکس شده است. ایشان هرگز نمی‌گویند عیسی کتابی به نام انجیل آورده است. آوردن وحی توسط عیسی به گونه‌ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند در مسیحیت جایی ندارد. مسیحیان عیسی را «تجسم وحی الهی» می‌دانند و به عقیده آنان، وی نه حامل پیام، بلکه عین پیام بوده است (میشل، ۱۳۸۷، ص ۴۹). بدین سبب مسیحیان معتقدند مسیح در زندگی و شخص خود، خدا را منکشف می‌سازد و اراده او درباره بشر را بیان می‌دارد (همان، ص ۲۸)؛ لذا معتقدند باید پیوسته ایمان خود را به مسیح و پیامی که خدا در وی قرار داده است زنده و تقویت کنند (همان) تا آن پیام را دریابند. این همان آموزه «تجسم» است؛ زیرا مسیحیان معتقدند پیام ازلی و غیرمخلوق خدا جسم شد و به شکل عیسای انسان میان ما ساکن گردید. به عبارت دیگر پیام یعنی کلمه او، در عیسای انسان وحی شد. بر این اساس عیسی کتاب وحی شده‌ای نیاورد، بلکه وی تجسم وحی خدا بود. وی وحی خداست (همان، ص ۶۶). البته مسیحی‌ها در مورد وحی به این هم بسنده نمی‌کنند و می‌گویند خدا کلام خود را به بشر وحی می‌کند. علاوه بر این خدا ذات خود را در تاریخ وحی می‌نماید

و اسفار کتاب مقدس این وحی ذاتی را آشکار و تفسیر میکند. خدا وحی می‌کند که او کیست چگونه خدایی است و چه اوصاف و ویژگی‌هایی دارد. همچنین توصیه‌های اخلاقی را وحی میکند... بلکه می‌توان گفت که کتاب مقدس اصولاً تاریخ خدایی است که ذات خود را به عنوان منجی وحی می‌کند (همان). در حقیقت وحی نزد مسیحیان نوعی انکشاف است (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

ثمره هرمنوتیکی این کلام اعتقاد به تفسیر مسیح‌مرکزی (Christocentric) از سویی، اعتقاد به لایه‌های معنایی مختلف از سوی دوم و اهمیت فوق‌العاده تفسیر تاریخی از سوی سوم است. مسیح مرکزی تفسیری است که تفسیر جهت‌دستیابی به معنای متن تنها حول مرکز و محور شخص مسیح^(ع) می‌چرخد (Greidanus, 1999, p227)؛ زیرا مسیحیان از قول حضرت عیسی (ع) معتقدند عهد قدیم کتاب مقدس به همراه شریعت، پیش‌گویی‌ها و کتاب‌های همگی در خود عیسی و رسالتش تحقق یافت. پس اگر عهد قدیم معطوف به ملکوت خداست، عیسی آمد تا این ملکوت را در خودش محقق سازد (مرقس ۱: ۱۵ / لوقا ۱۱: ۲۰)؛ زیرا ایشان معتقدند عهد قدیم زمینه‌ساز و آماده‌کننده عهد جدید است (فهمیم عزیز، ص ۵۳۶)؛ لذا معما، مجاز و رمزگونه‌بودن عهد قدیم تنها در سایه مسیح روشن می‌شود؛ زیرا مسیح به‌تنهایی و نه دیگری در زندگی رسالت و کارهایش مفسر یگانه و نورتابانی است که به عهد قدیم معنای حقیقی‌اش را می‌بخشد (همان، ص ۸۶)؛ حتی لوتر که به اغلب آموزه‌های کلیسا خرده گرفت، در خصوص تفسیر مسیح‌مرکزی با توجه به آموزه‌هایی که در خود کتاب مقدس آمده بود، بیان داشت: «روح‌القدس نور خود را به ذهن مفسری که در جست‌وجوی معنای مسیح‌مرکزی است، می‌افکند (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۹). البته در بین مسیحیان بودند کسانی که تفسیر کتاب مقدس را منحصر به این نوع تفسیر نمی‌دانستند؛ مثلاً کالون یکی از مهم‌ترین الاهی‌دانان جنبش اصلاح دینی معتقد بود کتاب مقدس به جای هرگونه تفسیر مسیح‌مرکزی آن، مرجعی برای باورهای مسیحیت است (همان، ص ۱۵۰).

۲-۴. وحی و الهام در کلام شیعی

با مطالعه موارد متعدد استعمال لفظ وحی در قرآن کریم به دست می‌آید که روح کلی معنای وحی، القای معنا به کسی به نحو پوشیده از دیگران است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۴۲۳)؛ از این رو به الهام به معنای القای معنا در فهم حیوان از طریق غریزه وحی گفته شده است؛ همین طور به معنایی که در عالم رؤیا یا از طریق اشاره یا وسوسه به انسان القا می‌شود، هم واژه وحی اطلاق شده است. آیات شریفه شاهد بر این موارد به ترتیب عبارت‌اند از: «و اوحی ربک الی النحل» (نحل: ۶۸)، «و اوحینا الی ام موسی» (قصص: ۷)، «الا ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» (انعام: ۱۲۱) و «اوحی الیهم ان سبّحوا بکره و عشیاً» (مریم: ۱۱) از موارد آنها هستند (ر.ک: همان). اما غیر از این موارد، قسم دیگری از وحی وجود دارد که عبارت از تکلم الهی با انبیا و رسل است؛ چنان‌که می‌فرماید: «و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً» (شورا: ۵۱). طبق این آیه شریفه تکلم با خدای متعال تنها از طریق وحی ممکن است. در اسلام هرگاه به‌طور مطلق واژه وحی به کار برده می‌شود، مراد این نوع وحی است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۴۲۳).

نکته مهم این است که قوام این‌گونه وحی که از جنس تکلم با خدای تعالی است، به واسطه‌گری الفاظ نیست، بلکه مهم این است که مقصود منتقل شود (همان، ج ۳، ص ۲۸۳). به همین دلیل وحی در معنای اخیر نیز دو نوع دارد؛ زیرا گاه این تکلم به این‌گونه است که تنها معنا از سوی خدای متعال به قلب نبی القا می‌شود و این خود نبی است که الفاظ دال بر آن معنا را انشا می‌کند که به این موارد در کلام اسلامی و شیعی حدیث قدسی گفته می‌شود (سعدی، ۱۴۰۸، ص ۸۰). گاه نیز این تکلم به این نحو است که هم‌معنا و هم‌لفظ از آن خدای متعال است و پیامبر جز نقش دریافت‌کنندگی دخالتی در آن ندارد. قرآن کریم از این سنخ است که با الفاظ عربی به همین صورت از طرف خدای تعالی بر پیامبر نازل شده است (یوسف: ۲). البته با استناد به آیه شریفه «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم: ۳-۴) می‌توان همه مواردی را که از پیامبر اسلام ص نقل شده است به جز قرآن از سنخ اول وحی بدانیم. این نکته را نیز باید توجه داشت که وحی از سنخ دوم که تنها شامل

قرآن کریم است، خود سه قسم است. گاه این وحی مستقیم از طرف خدای متعال خواهد بود، گاه به وساطت حجابی است که در مورد تکلم خدای متعال با حضرت موسی^(ع) این گونه بود و گاه این کار از طریق رسولی مانند فرشته وحی صورت می‌گیرد (شورا: ۵۱). اینکه کیفیت دریافت‌های مزبور چگونه است نیز از محل بحث خارج است؛ از این رو در اسلام بر خلاف مسیحیت، وحی از جنس تکلم است و نوعی شعور و درک خاصی است که خداوند در پیامبر ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که هرگز به خطا و اشتباه نمی‌افتد و شک و تردیدی پیدا نمی‌کند که آنکه به وی وحی کرده است، همان خدای متعال است (سبحانی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۲). به همین دلیل وجود خود پیامبر^(ص) مصداق وحی نیست. بر همین اساس در تفسیر شیعی الفاظ موضوعیت دارند و در فهم آنها تهافتی نباید مشاهده شود. این الفاظ نیز به صورت عربی ساده و مبین هستند (نحل: ۱۰۳) و رمزگونه نیستند تا در دسترس همگان نباشند، بلکه به عکس، همگان دعوت شده‌اند تا در آیات آن (محمد: ۲۴) و همین‌طور روایات معصومین^(ع) تدبر کنند. همگان نیز با استفاده از قواعد عربی می‌توانند به معنای ظاهری این متون دست یابند.

الهام نیز در اسلام به معنای القای مطلبی به قلب است که یا از قبیل صور علمیه است یا از قبیل تصدیقات (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۳۸). البته منشأهای آن، هم می‌تواند الهی باشد هم شیطانی؛ ولی معنای وحی به‌طور عام بر هر دو قابل صدق است؛ زیرا قرآن کریم در مورد القائنات شیطانی نیز واژه وحی را به کار برده و فرموده است: «الا ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» (انعام: ۱۲۱). با این بیان طبعاً الهامات الهی از مصادیق اتم وحی به معنای اعم هستند. منشأ این الهامات نیز یا خدای متعال یا موجودات ساکن در عالم غیب می‌توانند باشند (حقی البروسی، ۱۴۰۵، ص ۴۴۳). البته وقوع الهام برای هر فردی ممکن است رخ دهد و اساساً بخشی از فهم می‌تواند باشد؛ ولی اولاً از این جهت که این الهامات متضمن برهان و دلیلی نیستند از نظر اهل علم، فاقد حجیت‌اند (جرجانی، ۱۳۵۷، ص ۲۸)؛ ثانیاً به دلیل اینکه الهامات شیطانی هم وجود دارند و این الهامات تنها در نفوس انبیا و

مخلصین راه نفوذ ندارد (ص: ۸۳)، الهام‌های افراد عادی حجت نیست. هرچند الهامات انبیا و اولیا دین نیز به‌طور مکتوب در اختیار ماست و عملاً سر و کار ما با این متون است. اما مطلب مهم این است که در مسیحیت به دلیل اعتقاد به اینکه روح القدس از طریق الهام معانی را به نویسندگان کتاب مقدس القا کرده و طوری آنها را به کار گرفته است که آن معانی در الفاظ آنها مندرج شود؛ از این رو ممکن است خود نویسندگان عمق معنا را نفهمیده باشند؛ لذا مفسر می‌تواند بیش از فهم او را داشته باشد؛ اما در کلام شیعی این‌طور نیست، بلکه در نوع وحی لفظی در حقیقت ماتن خود خدای تعالی است که قصد او معنای متن است. در دیگر موارد نیز هرچند لفظها از آن نبی^(ص) یا امام معصوم^(ع) است؛ ولی این‌طور نیست که ایشان خود معنای متن را نفهمیده باشند، بلکه بالاترین فهم از ان ایشان است و اساساً اصلی‌ترین مخاطبان خود این افراد می‌باشند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۳۸).

۵. آموزه ایمان و تجربه دینی

همان‌گونه که گذشت، مسیحیان معتقدند کلمه خدا در کتاب مقدس قابل مشاهده است و این مشاهده با مدد روح القدس صورت می‌گیرد؛ اما شرط اینکه چنین اتفاقی رخ دهد، این است که مفسر ایمان داشته باشد و حتی کلمه خدا را تا حدی تجربه کرده باشد تا بتواند پیام خدا را از متون کتاب مقدس بفهمد (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۵۷۱). در حقیقت رابط بین انسان و خدا متون کتاب مقدس است و مضمون اصلی متن وقتی باز می‌شود که کتاب مقدس سخن بگوید (همان، ص ۵۸۹). اگر ایمان و تسلیم بود، خدا مجد و جلالش را به او آشکار می‌کند (همان، ص ۵۹۳) و با این ایمان کلمه را درک می‌کند و به قدرت و کارکرد همیشگی آن پی می‌برد (همان، ص ۲۵۳)؛ از این رو ایمان بر تفسیر مقدم است و اگر ایمان و تا حدی تجربه معنوی کلمه خدا در مفسر نباشد، او باید از تفسیر کناره‌گیری کند (همان، ص ۵۷۱).

متعلق این ایمان چند امر است. ایمان به کتاب مقدس و کلمه الهی بودن آن، ایمان به نقش روح القدس ایمان به ترجمان عیسی بودن کتاب مقدس و اینکه عهد قدیم در عیسی

تجسم یافته (عزیز، ۱۳۹۲، صص ۷۳ و ۹۰) و ایمان به اینکه کلیسا ملهم از روح القدس است و می‌تواند پیام الهی را بفهمد (همان، ص ۱۰۷). اعتقاد به نقش ایمان - به جز ایمان به کلیسای غیر نخستین - حتی بین پروتستان‌ها نیز شایع بود و کالون شرط اصلی تفسیر را ایمان به کتاب مقدس می‌دانست (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱). پولس در جواب اینکه چرا یهودیان عهد قدیم را این‌گونه که مسیحیان می‌فهمند و آن را زمینه‌ساز عیسی و ترجمان او می‌دانند، نمی‌فهمند؟ می‌گوید دلیل این امر این است که ایشان ایمان ندارند (ر.ک: رساله دوم به قرنتیان ۳: ۱۴-۱۸ و ۴: ۳-۴).

نتیجه هرمنوتیکی این عقیده آن است که اولاً کسانی که با ایمان وارد تفسیر و دریافت معنای کتاب مقدس می‌شوند، در تناقض‌ها یا ایراداتی که کتاب مقدس به لحاظ معنایی دارد، معطل نمی‌شوند؛ زیرا با این ایمان خواننده خود کلمه را حس می‌کند و بنابراین اهمیت نمی‌دهد که عبارت از حیث ترکیب زبانی صحیح باشد یا برخی خطاها در آن باشد، اهمیت نمی‌دهد که اسلوب سست باشد یا قوی؛ او به ظاهر این کلمه‌ها اهمیت نمی‌دهد (عزیز، ۱۳۹۲، ص ۲۵۳) و اگر این ایمان نباشد، مفسر معنا و معنوم را درک نمی‌کند؛ زیرا کلمه خود را از مفسر مخفی می‌کند (همان). ثانیاً به‌کارگیری روش‌های تاریخی - لغوی که به هرمنوتیک روش‌شناختی قرن نوزدهم معروف است، تنها کافی نیست؛ زیرا بر اساس این عقیده، زاویه دید کسانی که تنها در روش تاریخی - لغوی مانده‌اند، به دلیل اینکه چشمانشان از طریق روح القدس بازنشده، مناسب دریافت پیام الهی نیست؛ زیرا معتقدان به این اندیشه به نوعی معتقدند قصد، زاویه دید و هدف به نوعی هسته مشترک معنایی دارند (Seebohm, 2004, p.163)؛ از این‌رو زاویه دید در معنا دخالت دارد که در مورد فرد بی‌ایمان چنین زاویه دیدی وجود ندارد.

در اسلام به دلیل اینکه که قرآن به زبان عربی ساده نازل شده (نحل: ۱۰۳) و هدف از این کار نیز آن بوده تا همگان بتوانند در آن تعقل کنند (یوسف: ۲ / زخرف: ۳) و روایات معصومان که تشکیل‌دهنده سنت معتبر هستند، نیز همین‌گونه‌اند، درک معنای ظاهری موکول به داشتن ایمان نیست و نیازی به برخورداری از تجربه معنوی نیز ندارد؛ اما درک

معانی بالاتر که از بواطن آن الفاظ است و آنها نیز مورد اراده شارع بوده به ایمان و طهارت باطنی نیازمند است (واقعه: ۷۹) البته در درک معنای ظاهری باید به این نکته توجه کرد که با اینکه در این کلام چون به عربی ساده است و از این جهت استعمال قواعد عربی در فهم معنای آن خیلی مهم است، ولی به دلیل اینکه کلام، کلام خداوند متعال است، دریافت معنای آن تفاوتی با دیگر کلامها دارد و آن این است که این کلام تماش از خدای تعالی است و به منزله یک کل واحد می ماند و لذا هرچند اجزایش از هم گسسته است، درواقع به هم متصل اند؛ لذا باید قرائن و مقیدات داخل در خود کلام را به خوبی مورد توجه قرار داد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۱۸) و با فهم معنای یک آیه به تنهایی گمان نکرد که کل معنای ظاهری نیز فهمیده شده است، بلکه باید به ناسخ و منسوخ قرآن، محکم و متشابه آن و اوامر و نواهی آن و مواردی از این قبیل علم داشت تا معنای ظاهری را نیز به خوبی دریافت (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۱۲۸).

نتیجه گیری

با توجه به مطالب فوق، شناخت تفاوت های هرمنوتیکی منبعیت کتاب و سنت در هرمنوتیک روشی و اصول فقه با توجه به مبانی الاهیاتی آنها و همین طور شناخت تفاوت های الاهیاتی و در نتیجه هرمنوتیکی آموزه وحی، آموزه الهام، نقش روح القدس، جایگاه ایمان و تجربه دینی در هر دو مکتب کمک شایانی به بررسی تطبیقی بین مفاد دو دانش خواهد کرد؛ زیرا عناصر مزبور شکل دهنده به دغدغه ها، مسئله ها، ساختارها و قواعد هر دو دانش هستند که بی توجهی به آنها مقایسه آنها را ناکارآمد و نادرست می سازد. در زیر خلاصه ای از این موارد ذکر می شوند:

۱- کتاب آسمانی در مسیحیت و اسلام: کتاب مقدس مسیحیان طی چند قرن توسط نویسندگان بشری نوشته شده و در همان نسخه اصلی به سه زبان عبری، آرامی و یونانی است. نظریه غالب در بین مسیحیان این است که روح القدس تنها پیامها و نه الفاظ را به نویسندگان الهام کرده است؛ از این رو پیام از او و متن از نویسندگان است و به همین دلیل تناقضها و نابسامانی های زیادی که در کتاب مقدس مسیحیان مشاهده می شود، به

نویسندگان بشری نسبت داده می‌شود. از همین جهت تفسیر غالب این کتاب منظوقی نیست، بلکه تأویلی می‌باشد؛ زیرا درک معانی نهفته، رفع ابهام در عبارات و کلمات، حل تعارض‌های ناشی از خطاهای بشری و مسائلی از این دست سبب به‌وجود آمدن این روش شده است. در مقابل، اسلام نسبت به کتاب آسمانی خود، یعنی قرآن کریم معتقد است این کتاب به همین صورت و با همین الفاظ و به‌طور کامل از سوی خدای متعال و در اغلب موارد به وساطت حضرت جبرائیل به پیامبر اکرم^(ص) نازل شده و ایشان نیز هیچ دخالتی حتی در الفاظ آن نکرده‌اند و تنها واسطه دریافت و ابلاغ آن بوده‌اند. ایشان معتقدند این کتاب هیچ خطایی ندارد و ظواهر و بواطنش به شرط هماهنگی با ظاهر، حجت است.

۲- سنت در مسیحیت و اسلام: سنت در مسیحیت آرا و عقاید علمای مسیحیت خصوصاً علمای عصر نخستین است. البته سنت مسیحی به آن دوران منحصر نمی‌شود و امری زنده است؛ زیرا آنها معتقدند به اسقفان نیز مانند رسولان از طریق روح‌القدس الهام می‌شود؛ از این رو آرای اسقفان حجت بوده، می‌تواند امری را راساً در دین داخل کند از این جهت است که آموزه کلیسا یکی از ارکان عقیدتی آنهاست؛ در صورتی که سنت در بین شیعیان تنها قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم^(ص) و امامان معصوم^(ع) و حضرت فاطمه^(س) است و آرای علما تا کاشف و مستند به آرای ایشان نباشد، به خودی خود حجیتی ندارد. در نظر مسیحیت سنت مفسر و مبین معنای کتاب مقدس است و برداشت‌های آن معتبر است، حتی می‌تواند معیاری برای قطعیت در معنا و پرهیز از نسبیت باشد؛ ولی در بین شیعیان سنت هرچند در بسیاری موارد مفسر قرآن است، خود یک منبع بی‌خطا مانند کتاب آسمانی یعنی قرآن است.

۳- آموزه الهام و نقش روح‌القدس در تفسیر: مسیحیان معتقدند خدا رساله‌های کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح‌القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته است و آنها را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته، نوشته‌اند. حتی ایشان معتقدند این الهام در دوره‌های بعدی به اسقفان کلیسا حتی به خوانندگان کتاب مقدس نیز سرایت کرده است. از همین جهت

است که بسیاری از هرمنوتیست‌های روشی معتقدند ما بیش از معنای مورد اراده نویسندگان کتاب مقدس می‌توانیم از آن متن بفهمیم؛ زیرا شاید نویسندگان نفهمیده باشند که روح القدس چه گفته است. اما در کلام شیعی این‌طور نیست، بلکه در نوع وحی لفظی در حقیقت ماتن خود خدای تعالی است که قصد او معنای متن است. در دیگر موارد نیز هرچند لفظها از آن نبی^(ص) یا امام معصوم^(ع) است؛ ولی این‌طور نیست که ایشان خود معنای متن را نفهمیده باشند، بلکه بالاترین فهم از آن ایشان است و اساساً اصلی‌ترین مخاطبان خود این افراد می‌باشند.

۴- آموزه وحی: مسیحیان معتقدند کامل‌ترین وحی نه در کتاب بلکه در انسان منعکس شده است. ایشان هرگز نمی‌گویند عیسی کتابی به نام انجیل آورده است. آوردن وحی توسط عیسی به گونه‌ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند در مسیحیت جایی ندارد. مسیحیان عیسی را «تجسم وحی الهی» می‌دانند و به عقیده آنان، وی نه حامل پیام، بلکه عین پیام بوده است. ثمره هرمنوتیکی این کلام اعتقاد به تفسیر مسیح‌مرکزی (Christocentric) از سویی، اعتقاد به لایه‌های معنایی مختلف از سوی دوم و اهمیت فوق‌العاده تفسیر تاریخی از سوی سوم است. اما در اسلام وحی به رابطه مرموزی بین رسول و خدای متعال برمی‌گردد و طی آن معانی‌ای به قلب رسول^(ص) نازل شده که یا صورت لفظی آنها نیز از خداست یا تنها معنا از او بوده و لفظ از پیامبر است؛ از این رو برای دریافت معنای آنها باید متون در دست را تفسیر نمود.

پی‌نوشت

۱. منظور از هرمنوتیک روشی در این جمله و هر بخشی از مقاله که هرمنوتیک روشی به‌طور مطلق ذکر می‌شود، هرمنوتیک روشی به معنای عام است؛ زیرا این هرمنوتیک شامل هرمنوتیک روشی به معنای خاص و هرمنوتیک روش‌شناختی است. هرمنوتیک روش‌شناختی که قسیم هرمنوتیک روشی در معنای خاص است، از جنس روش‌شناسی بوده، ماهیتی معرفت‌شناختی دارد (Sushma Shiris, 2013, p.5). در حقیقت هرمنوتیک روش‌شناختی همان تئوری و نظریه عمل فهم و تفسیرکردن یک متن است (Alonso Schokel, 1998, p.13)؛ اما هرمنوتیک روشی در معنای خاص عبارت از مجموعه روش‌های قابل استفاده در مضاف‌الیه است (Seebohm, 2004, p.156). در این مقاله مراد ما از هرمنوتیک روشی نوع روش‌شناختی آن

است؛ ولی وقتی از هرمنوتیک روشی بدون قید «به معنای خاص» نام می‌بریم معنای عام آن را اراده می‌کنیم. عدم توجه به تفاوت هرمنوتیک روشی به معنای خاص و هرمنوتیک روش شناختی منشأ اشکالات زیادی در مباحث علمی می‌شود که ضرورت بازشناسی و تفکیک آنها را محرز می‌کند.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

** کتاب مقدس مسیحیان (انجیل).

۱. جرجانی، علی؛ **التعريفات**؛ قاهره: [بی‌نا]، ۱۳۵۷ق.
۲. حقانی فضل، محمد؛ **خطانا پذیری کتاب مقدس**؛ قم، چ اول، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۲.
۳. حقی البرسوعی، اسماعیل؛ **تفسیر روح البیان**؛ ج ۱۰، چ هفتم، قم: دار احیاء التراث الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴. دارتیک، آندره؛ **پدیدارشناسی چیست**؛ ترجمه محمود نوالی، چ ششم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱.
۵. سبحانی، جعفر؛ **محاضرات فی الالهیات**؛ ترجمه عبدالرحیم سلیمانی؛ چ دوم، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۰.
۶. —؛ «خاتمیت انقطاع وحی تشریعی: پاسخ آیت‌الله سبحانی به دکتر سروش»؛ **مجله معارف**، ش ۳۱، ۱۳۸۶.
۷. سعدی، ابو حبيب؛ **القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا**؛ چ دوم، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۸. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم؛ **مسیحیت**؛ چ دوم، قم: آیت عشق، ۱۳۸۴.
۹. طباطبایی، محمد حسین؛ **تفسیر المیزان**؛ ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی؛ ج ۳ و ۱۲، چ نوزدهم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۰. —؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ج ۲۰، چ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
۱۱. عزیز، فهیم؛ **دانش تفسیر در سنت یهودی-مسیحی**؛ ترجمه علی نجف نژاد؛ چ اول، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۹۲.
۱۲. فیلیپ، الکساندر؛ «تاریخ تفسیر کتاب مقدس»؛ ترجمه حامد فیاضی؛ **مجله هفت آسمان**، ش ۳۴، ۱۳۸۶.
۱۳. م. گرت، رابرت و دیوید تریسی؛ **تاریخچه مکاتب تفسیری و هرمنوتیکی کتاب مقدس**؛ ترجمه ابوالفضل ساجدی؛ چ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.

۱۴. گروندن، ژان؛ **درآمدی به هرمنوتیک فلسفی**؛ ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی؛ چ اول، تهران: انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۱.
۱۵. نائینی، محمدحسین؛ **اجود التقریرات**؛ قم: انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸.
۱۶. مجلسی، محمد باقر؛ **بحارالانوار**؛ ج ۲۳-۲۴، ۶۷ و ۸۹، چ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی؛ **آموزش عقاید**؛ چ چهل و نهم، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۹.
۱۸. مک گراث، آلیستر؛ **درسنامه الاهیات مسیحی**؛ ترجمه بهروز حدادی؛ ج ۱، چ اول از ویرایش پنجم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۲.
۱۹. میشل، توماس؛ **کلام مسیحی**؛ ترجمه حسین توفیقی؛ چ سوم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
20. Sushma Shiris, Tirhekar; **Research Methodology in Education**; USA, lulu publication, 2013.
21. Seebohm T.M; **HERMENEUTICS: METHOD AND METHODOLOGY**; USA: Kluwer Academic Publishers, 2004.
22. Jameson, Fredric; **Marxism and Form: Twentieth-century Dialectical Theories of Literature**; USA, Princeton University Press, 1974.
23. Alonso Schokel, Luis; **A MANUAL OF HERMENEUTICS**; Translated by Liliana M. Rosa; England, Sheffield Academic Press Ltd, 1998.
24. Szondi, Peter; **Introduction To literary Hermeneutics**; Translated by Martha Woodmansee; USA, Cambridge University Press, 1995.
25. Greidanus; **Sidney Preaching Christ from the Old Testament: A Contemporary Hermeneutical Method**; U.k., Wm. B. Eerdmans Publishing, 1999.
26. Warren Bowersock, Glen; **Late Antiquity: A Guide to the Postclassical World**; USA, Harvard University Press, 1999.